

تصوير "يالتاي منطقه يي" در نشست سه جانبه جشن تولد "پشتونستان"

ديدار "آصف علي زرداري" و "حامد كرزاي" روساي جمهوري پاكستان و افغانستان به طور هم زمان از واشينگتن جهت انجام مذاكرات سه جانبه با "بارك اوباما" رئيس جمهوري آمريكا بسيار بيش از آنچه علني گفته مي شود، حامل نتايج پشت پرده خواهد بود. اينكه گفته مي شود محور مذاكرات طرفين حول مبارزه با تروريسم و بنيادگرايي در منطقه دور مي زند تنها رويه ي بيروني ماجرا تلقي مي شود در حالي كه در بطن قضيه بحث ها در خصوص چگونگي دستيابي به مكانيزمي متفاوت از راهكارهاي شكست خورده كنوني دور مي زند. نشست سران اين سه کشور زماني كه با هشدار غافلگيركننده ي ژنرال "ديويد پترائوس" فرمانده ارشد آمريكائي در خصوص سقوط دو هفته يي دولت پاكستان و همچنين ديدارهاي سريالي "رابرت گيتس"، "مايك مالن" و "ريچارد هالبروك" وزاري دفاع، رئيس ستاد مشترك ارتش و فرستاده ويژه ي اين کشور از اسلام آباد براي اطمينان از امنيت تسليحات هسته يي آنان در يك مجموعه ارگانيكی مورد تحليل قرار گيرد، گويايي تغييرات اساسي در ژئوپولتيك منطقه يي مي باشد. از طرف ديگر زرداري و كرزاي قبل از سفر به واشينگتن در تحركات سياسي خود يكي با اعطاي مجوز برقراري شريعت اسلامي در دره سوات و مصالحه با طالبان و ديگري با دعوت آشكار و پنهان از "ملا عمر" رهبر طالبان براي معامله، زنگ بازي بزرگي را در منطقه نواخته اند كه به نظر مي رسد قطعات پازل آن به تدريج در کنار هم قرار مي گيرد. واشينگتن از ماه هاي آخر دوران زمامداري "چورج بوش" رئيس جمهوري سابق اين کشور نسبت به عدم پيروزي در افغانستان تا حدود زيادي متقاعد شده بود و به همين دليل اوباما تمرکز تبليغات انتخاباتي خود را بر تدوين يك استراتژي جديد براي برون رفت از بحران افغانستان معطوف کرده بود. اينكه رئيس جمهوري جديد در واشينگتن از افزايش نيروهاي نظامي در منطقه هندوكش دفاع مي كرد بيش از آنچه به يك پيروزي نظامي مربوط باشد مي تواند مكانيزمي جهت دستيابي به امكان ابتكارعمل در خصوص اين بحران تلقي شود. تحولات ماه هاي اخير در حوزه سياسي منطقه يي بحران و ستاد برنامه ريزي كلان در واشينگتن نشان مي دهد كه اهداف اصلي و شايد ناگزير از تحركات جديد ترسيم "نقشه راه" جهت تجديدنظر در سياست هاي راهبردي و مهمتر از آن تغيير در جغرافياي اين منطقه خواهد بود. در زير پوسته تحولات ناخوشايند افغانستان و

پاکستان به عنوان دوقلوهاي به هم چسبيده، واقعياتي در شرف تکوين بوده است که بسياري از سياستمداران و تحليلگران خواسته و ناخواسته به عينيت آن بي توجهي کرده اند. زايش بسيار محتمل يك ولايت كاملا خودمختار يا کشور جديد در جغرافياي منطقه متشکل از مناطق پشتون نشين پاکستان و افغانستان که وجه مشترک آنان نیز دقيقا نفوذ گسترده و روزافزون طالبان در بستر يك بنيادگراي قومي - مذهبي مي باشد، شايد ديگر براي رهبران اين دو کشور و ايالات متحده به يك امر اجتناب ناپذير تبديل شده باشد. پشتونستان با جمعيتي حدود ۳۰ ميليون نفر و مرکزيت دوگانه ي قندهار - پيشاور، فارغ از ادعاهاي نخ نما شده ي مبارزه با تروريسم، در مسير يك زايش دردناک در بستر شکنندگي و گسل هاي موجود سياسي - اجتماعي و مقتضيات ژئوپلتيکي در منطقه کنوني در حال تولد است.

استراتژيست هاي آمريکائي و رهبران سياسي پاکستان و افغانستان تا حدود زيادي متقاعد شده اند که براي نجات حداقل هاي موجود و کاهش دامنه ي پيشروي طالبان که ريشه در بافت قومي پشتون دارد، ناگزير مي بايست به وجود و تولد پشتونستان مستقل تن داد. البته تجزيه در افغانستان و پاکستان به دليل تبعات منفي اعتباري و اخلاقي از يك طرف و تغييرات ژئوپلتيکي در محيط بين المللي از طرف ديگر براي بازيگران منطقه يي و واشينگتن انتخاب اول و اصلح نخواهد بود. آنان در ابتدا در چارچوب استراتژي موفقيت "هدف برتر" سعي مي کنند با وسعت دادن به سرکوب طالبان در طي حملات تهاجمي و گسترده، اوضاع را تحت کنترل در آورند که بنا به شواهد موجود و وضعيت عيني منطقه چندان قابل دستيابي نخواهد بود. در واقع از درون خاکستر اين شکست است که طرح پشتونستان و پذيرش چينش جديد ژئوپلتيکي شکل مي گيرد و به همين دليل هم اکنون جهان شاهد يورش گسترده ارتش پاکستان به دره سوات و آوارگي بيش از نيم ميليون غيرنظامي بوده است. اين تحول در مرحله اول با اعطاي يك خودمختاري فرهنگي از جنس تجربه ارتجاعي معامله ي دره سوات در پاکستان، براي کل مناطق پشتون نشين يا حداقل مناطق نا آرام و خارج از کنترل دولت هاي مرکزي رقم مي خورد. در مرحله دوم اين منطقه ي خودمختار به بهانه مصالحه با طالبان ميانه رو تحت پوشش يك حکومت دوفاکتوي سياسي به رسميت شناخته شده و مي تواند به عنوان امارات قبائلي با تبعيت از مدل امارات متحده عربي در اين منطقه بر اساس يك مکانيزم ايزولاسيون تحت کنترل در آيد. اين موجب مي شود تا ضمن جدا سازي منطقه کانوني بحران از اسلام آباد و کابل، نيروهاي دولت مرکزي و ائتلاف خارجي خود را از متن تنش ها دور کرده و با محاصره اين متن اخلاکگر فرصت زماني لازم را براي سامان بخشي به اوضاع فراهم کنند. در مرحله سوم حکومت هاي پاکستان و افغانستان و تا حدود زيادي واشينگتن، شولاپوشان پشتون

را به سمت يك معامله و مصالحه سياسي جهت رعايت امنيت در مثلث ايجاد شده ترغيب خواهند كرد و به كمك طالبان معامله گر، جنبش تروريستي القاعده حداقل در اين منطقه بحراني از جهان درگير بنيادگرايي مذهبي طرد و به حاشيه رانده مي شوند. اظهارات "ذبيح الله مچاهد" يكي از سخنگويان طالبان مبني بر اينكه آنان از القاعده دستور نمي گيرند بلكه پذيراي مهماناني كه براي شركت در جهاد مقدس مي باشند، بوده اند، شايد يك پالس و پيام روشن از چنين زاويه يي به مذاكرات سه جانبه واشينگتن بوده است. چنانچه اين مرحله با موفقيت توام شود به مسير طبيعي خود ادامه مي دهد و اگر طالبان امارات نشين هم چنان به سوداي جنگ طلبي خود ادامه دادند، تحت يك رژيم سخت تحريمي در شرايط ايزولاسيون كامل جغرافيايي با پوشش قرنطينه گونه مهار مي شوند. در مرحله چهارم كه شايد هم اكنون چندان مدنظر نباشد ولي به هر حال در طي تكوين دوران و تحول تاريخي خود ناگزير محقق مي شود استقلال كامل کشور پشتونستان از درون اين استراتژي و مذاكرات پشت پرده پيش برده مي شود. در اين مرحله كه تا به امروز حداقل تصوير بسيار گنگي از آن وجود دارد تعريف امنيت و ثبات منطقه يي و هم چنين چينش هاي ژئوپلتيك در اين حوزه ي جغرافيايي مي تواند سير متفاوت و حتي واژگونه يي به خود بگيرد. اين تصوير چهار مرحله يي حداقل در شرايط كنوني به لحاظ نظري و واقعيات ميداني با توجه به وضعيت عيني محيط سياسي - اجتماعي پاكستان و افغانستان قابل پيش بيني است.

دو کشور پاكستان و افغانستان به جهت اينكه پروسه ملت سازي و دولت مدرن را طي نكرده اند و هم اكنون با توجه به بحران پيش آمده به سياهچاله هاي ناشناخته يي مي مانند كه هر جسم و جرم ديگري را به درون خود مي كشند، داراي شرايط ويژه يي مي باشند كه راهكارهاي ريسكي را ناگزير كرده اند. تجربه تاريخي چند دهه ي اخير نشان داده است كه پاكستان از همان ابتداي استقلال خود از هند كه بر اساس مرزبندي هاي مذهبي انجام گرفت پاي در يك تصوير خاكستري گذاشته است كه پايان خوشي براي آن قابل تصور نخواهد بود. مردمان ايالت سند هيچ قرابتي با مردمان مناطق قبائلي ندارند همان گونه كه مردمان ايالت پنجاب هيچ نزديكي به سرحد نشينان ندارند و اين مقايسه بين پنجابي با سندي و قبائلي با سرحدي هم صدق مي كند. اين چند گانگي سلبی كه هيچ قرابت ايجابي را در درون خود هضم نمي كند اساس گسست بنيادين در جغرافيايي سياسي اين کشور است. براي اين شكاف ها و گسل هاي جغرافيايي در نظام چند پاره ي پاكستان موجب شده است كه گروه هاي سياسي اين کشور به جهت ريشه هاي قومي - مذهبي متفاوت خود در هيچ شرايطي نتوانند در کنار هم ضرورت هاي ملي توسعه و ترقي کشور را حس كنند. ارتش اين کشور كه از همان فردياي استقلال

پاکستان قدرتمندترین نیروی آلترناتیو بوده است به لحاظ راهبرد اصلی آن که مبارزه با دشمن هندو در مرزهای شرقی بوده است در یک پیوند تنگاتنگ و غیرقابل اجتناب با بنیادگرایان مذهبی قرار گرفته است. اینکه در شرایط کنونی واشینگتن از دولت و ارتش پاکستان خواسته است تا اولویت وجودی خود را از مبارزه با هند به سمت مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی تغییر دهد تنها یک درخواست رویایی باید تلقی شود، چرا که ذات وجودی این ارتش دقیقاً از همان ابتدا بر ستون های بنیادگرایی مذهبی استوار شده است. درگیری گاه و بیگاه ارتش با بنیادگرایان طالبان همان گونه که در هفته گذشته در دره سوات و منطقه بونیر اتفاق افتاده است بسیار پیش پا افتاده تر و معمولی تر از آن است که بتوان به آن به عنوان تضاد و آرایش یک میدان واقعی مبارزه امید بست. در آن سوی قضیه در افغانستان هم شرایط تقریباً مشابهی حاکم است که با تمام تفاوت های آن از یک آبشخور سیراب می شود. هیچ قومیتی در این کشور به جهت اینکه از اکثریت مطلق جمعیتی برخوردار نیست قادر با آلترناتیوسازی برای پویشگری دولت - ملت سازی مدرن نخواهد بود. این کشور تحت تاثیر یک وضعیت منحصر به فرد که می توان به آن "دنبالگی قومی" نام نهاد همواره متأثر از تمایلات سرشاخه های قومی خارج از محیط جغرافیای افغانستان و تاثیر آن بر قومیت ساکن در درون کشور بوده است. پشتون ها هر چند بزرگترین گروه قومی در این کشور می باشند ولی خود جزء کوچکتري از پشتون های ساکن در پاکستان هستند که به همین دلیل شورش کنونی طالبان این کشور که ریشه در بافت پشتون دارد بهترین بستر تدارکات، تهییج، سازماندهی و میدان مبارزه را در مناطق پشتون نشین کسب می کند. چنانچه به تاجیک ها، ازبک ها، بلوچ ها، ترکمن ها، هزاره ها و دیگر خرده قومیت ها نیز توجه شود همین خصوصیت تاثیرپذیری از سرشاخه های اصلی در بیرون از کشور کاملاً قابل مشاهده خواهد بود. این دنبالگی قومی پتانسیل دولت - ملت سازی مدرن را از کشور افغانستان سلب کرده است و اینکه به گذشته برای رد و نقض این واقعیت رجوع شود فقط می توان گفت تاریخ گذشته این کشور یک چسبندگی استعماری در شرایط سنتی بوده است که برای همیشه دوران آن تمام شده است. تحقق رویای پشتونستان هر چند که چیز خوشایندی نخواهد بود ولی شاید در آینده بسیار نزدیک به یک واقعیت اجتناب ناپذیر تبدیل شود که حتی فراتر از توهم توطئه از طرف هژمون بین المللی نیز باشد. این یک انتخاب در شرایط ناکامی دیگر طرح های شکست خورده ی کنونی است که هر چند تبعات بسیار ناخوشایندی در منطقه خواهد داشت ولی در وضعیت بن بست گونه ی فعلی شاید الزامی در طبقه بندی پذیرش "شر ضرور" به حساب آید.